



تلخ تکان دهنده و غیر منتظره

داستان باور نکردنی زندگی «دی دی بلینچارد»
و دخترش «جیپسی رز» که جامعه آمریکارا تکان داد

ما چرا با تماس دختر جوانی با پلیس شروع شد؛ او گفته بود فیس بوک خانم همسایه را چک کرده که در آن نوشته شده: «این خوک کثیف رو سلاخی کردم و به دخترش...». در خانه همسایه بسته و خودروی همسایه جلوی در پارک شده بود. اهالی محل به این دلیل نگران بودند که این زن، مادری تنها بود که با دخترک مریمش زندگی می کرد. دختری که مبتلا به انواع بیماری ها بود و نمی توانست از خودش مراقبت کند. این مادر و دختر چهره های محبوب و الهام بخش شهر بودند که بارها فیلم زنگی شان از شبکه های محلی پخش شده بود، اما حالا کسی در اکانت فیس بوک مدعی شده بود مادر را به قتل رسانده و به دختر بیمارش تعرض کرده است. پلیس از راه رسید و در ادامه یکی از تلخ ترین، پرحاشیه ترین و عجیب ترین پرونده های تاریخ رقم خورد.



تمنا
این پرونده را
به ترتیب مشخص
شده بخوانید

شخصیت های این ماجرای باور نکردنی

شخصیت اصلی: دی دی بلینچارد



زنی میان سال که در عین فقر بسیار سخاوتمند و دوست داشتنی بود به طوری که همه اهالی محل و حتی شهر دوستش داشتند. او به تنهایی از دخترش جیپسی که مبتلا به سرطان، کم توانی ذهنی، دیستروفی ماهیچه ای و... بود، نگهداری می کرد. جیپسی انواع حساسیت ها را داشت و نمی توانست راه برود، غذا بخورد و مثل بقیه عادی زندگی کند، اما دی دی به رغم آن که فقیر و تنها بود، همیشه لبریز از امید و لیخند بود؛ اهالی را دور هم جمع می کرد و روی دیوار خانه اش با

سرماخوردگی و... تا یک قدمی مرگ می رود. مادرش می گوید ذهن او اندازه یک بچه ۷ ساله است. به خاطر انواع بیماری ها به مدرسه نرفته و در خانه کمی آموزش دیده است. صدای بچه گانه ای دارد، همیشه کچل است، دندان هایش خراب است و بدون کپسول اکسیژن نمی تواند زندگی کند. از چند سرطان ترسناک جان سالم به در برده اما نمی تواند بدون مراقبت های مادر زنده بماند. مادری که تمام زندگی اش را وقف او کرده است و هر روز با او در بیمارستان و مکان های دیگر حضور دارد. علاوه بر انواع مشکلات ذهنی و جسمی، چون



قبال دختر بیمارش قبول نمی کرد و او به تنهایی باید بار دشوار این زندگی را به دوش می کشید. همه از این که چطور دختری با این حجم از انواع بیماری زنده مانده و زندگی سرشار از امید دارد، متعجب بودند. خبریه ها هم به این مادر و دختر توجه و کمک می کردند.

شخصیت دوم: جیپسی رز

دختر نوجوانی که پدر و پدر بزرگش او را طرد کردند. پدرش در کودکی مدام کم توانی ذهنی و جسمی او را مسخره می کرد. مدارک پزشکی اش در توفان کاترینا از بین رفته و با هر اتفاق ساده ای مثل خوردن نوشابه،

کمک دیتاپرو و جکشن برای بچه های فقیر که نمی توانستند سینما بروند فیلم پخش می کرد. طی برنامه هایی که برای محله برگزار می کرد، خیلی ها از طریق صندوقی که او برای درمان دخترش ایجاد کرده بود کمک مالی می کردند. بعد از توفان کاترینا بی خانمان شده بود و یک موسسه خیریه در ایالت میسوری خانه ای برای زندگی او و دخترش در اختیارشان قرار داده بود. او هیچ حمایتی از سمت خانواده خودش و شوهرش نداشت. پدرش فرزندش را اذیت می کرد. شوهر سابقش هم هیچ مسئولیتی در



فاجعه بزرگ در راه است...

ژوئن ۲۰۱۵، زمانی که جیپسی ۲۳ ساله بود، استاتوسی در فیس بوک دی دی باعث نگرانی همسایه ها شد، در این استاتوس نوشته شده بود: «من اون خوک رو سلاخی کردم و به دخترش...». همسایه ها که دیدند ون معروف دی دی که با کمک آن جیپسی را به بیمارستان و جاهای دیگر می برد جلوی خانه است به ماجرا مشکوک شدند و با پلیس تماس گرفتند. پلیس چون مجوز ورود نداشت از همسایه ها یعنی لیزی و مل خواست وارد خانه شوند، اما در جست و جوی اول چیزی پیدا نشد. همه نگران این مادر و دختر بودند. کم کم مجوز پلیس همرسید و آن ها وارد شدند تا این که در طبقه بالا با جسد غرق در خون دی دی مواجه شدند، اما هیچ خبری از جیپسی نبود. نگرانی ها در باره جیپسی به خاطر وضعیت جسمانی او زیاد بود تا این که لیزی دوست و همسایه جیپسی به پلیس گفت جیپسی مدتی است به مرد جوانی به نام نیکلاس علاقه مند شده و به صورت مجازی با او در ارتباط است. او ادامه داد همیشه متعجب بوده که چرا یک پسر از شهری دیگر به جیپسی علاقه مند شده است. پلیس در مدت کوتاهی این پسر را پیدا کرد و در کمال تعجب جیپسی هم در همان شهر و همان خانه با نیکلاس بود، اما نه در وضعیتی که همه انتظار داشتند.

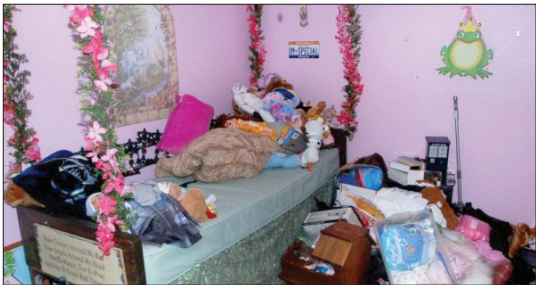
عمق دروغ گویی دی دی

اولین واکنش را پدر جیپسی و همسرش با شنیدن خبر قتل دی دی این بود که چطور بدون او می توانند از جیپسی نگهداری کنند؟ در حالی که جیپسی در حقیقت حکم یک زندانی را برای مادرش داشت. وقتی جیپسی با پسر مورد علاقه اش نیکلاس دستگیر شد، فکری می کرد ۱۹ سال دارد، او سال هادر دنیایی که مادرش برایش ساخته بود، زندگی می کرد به طوری که باورش شده بود سرطان دارد، اما می دانست می تواند راه برود، به شکر و خیلی چیزهای دیگر حساسیت ندارد، خبر داشت که لازم نیست همیشه با سرنگ غذا بخورد و برای همین شب ها که مادرش خواب بود در خانه راه می رفت و شکلات و نوشابه می خورد و از لپ تاپ مادرش استفاده می کرد.

چرا چطور دی دی دروغ گفته بود؟

به نظر می رسد دی دی دچار سندروم مونشهاوزن نیابتی بود. فرد مبتلا به سندروم مونشهاوزن به دلایلی مثل باور قلبی، خریدن رحم و... به همه و حتی خودش می قبولاند که به شدت بیمار است، اما در مونشهاوزن نیابتی، فرد چنین رفتاری را به همسر، فرزند یا دیگران تحمیل می کند به طوری که ممکن است کم کم خودش و آن فرد باور کنند پای بیماری های لاعلاجی در میان است ولی دی دی عجیب ترین فردی است که مرتکب این رفتار شده، چون ۲۳ سال موفق شده با تغییر منزل، تغییر هویت، خوب دروغ گفتن و حتی تغییر شهر، کاری کند که همه داستان او را باور کنند.

چرا هیچ کس شک نکرد؟



در تمام این سال ها دکنترهای زیادی بودند که بیمار نبودن جیپسی را تشخیص دادند، اما چون مبنای کار پزشک اطمینان به صحت ادعای بیمار و همراهان اوست دلیلی نمی دیدند که تصور کنند مادری با این رفتار در حال شکنجه فرزندش باشد. آن ها بارها جیپسی را آزمایش می کردند اما هیچ وقت نفهمیدند چرا به رغم سلامت کودک، مادرش در مان ها را ادامه می دهد. در این بین دوفنر به دی دی مشکوک شدند. یک پزشک فهمید که ممکن است دی دی مبتلا به این سندروم باشد اما کسی با او همکاری نکرد دوفنر دیگر هم که به او اوضاع مشکوک بود از پلیس و انجمن حمایت از کودکان کمک خواست، اما رفتار متقاعد کننده دی دی که

انگار بافداکاری در شرایط سخت از جیپسی مراقبت می کرد، باعث شد گیر نیفتد. راد هم صرفاً به کمک مالی بسنده می کرد و هیچ پزشکی هم شک هایش را با او در میان نگذاشت. بنابر این تمام مسیرها برای کشف

چرا جیپسی مقاومت نمی کرد؟

او از دوران نوزادی در گیر این ماجرا بوده و با آن بزرگ شده بود. در محلی از چنین سندرومی، فرد قربانی به دلایلی مثل عادت، جلب رضایت یا رابطه عاطفی، حاضر به همکاری است و اگر مثل جیپسی از وقتی چشم باز کرده با آن دست و پنجه نرم کند نمی تواند راحت از آن خارج شود. جیپسی از دوران نوجوانی تاحدی به ماجرا شک کرده بود، به خصوص این که از سال ۲۰۰۷ و با نظریک پزشک اعصاب فهمیده بود که می تواند راه برود لازم نیست همیشه، روی ویلچر باشد اما فقط یک بار در ۱۷ سالگی فرار کرد که هیچ کدام از همسایه ها متوجه ماجرا نشده اند و بعد هم دی دی با او برخورد کرد. او درس نخونده بود، اجازه استفاده از اینترنت را نداشت و تمام کار هایش را ایواشکی انجام می داد تا این که در ۲۳ سالگی، از نیکلاس خواست مادرش را به قتل برساند. بعد از قتل مادر، با ۴ هزار دلار پول نقدی که اراده دی دی داده بود، آن ها به شهر محل زندگی نیکلاس فرار کردند.

ایا جیپسی هم فریبکار بود؟

خیلی ها معتقد بودند جیپسی قربانی دی دی نبود و خودش در این فریبکاری بزرگ هم دست بود. خیلی ها هم معتقد بودند او کاری از دستش بر نمی آمد. خود جیپسی در مصاحبه هایش می گوید قصد فریب دیگران را نداشته چون تنها چیزی که بیشتر از بقیه می دانست این بود که می تواند راه برود و غذا بخورد، اما در باره سالم بودن و مبتلا نبودن به سرطان ها اطلاعی نداشته است. بسیاری هم ادرا جزو متهمان می دانستند، اما او معتقد بود وقتی همیشه حمایت مالی داشته، امکان ندارد در این کلاهبرداری بزرگ مشارکت داشته باشد. حجم واکنش ها و تحلیل ها در فضای مجازی چنان بالا بود که حتی به راهروهای دادگاه جیپسی و نیکلاس هم رسید. آن دو به قتل عمد متهم شدند؛ جیپسی ۱۰ سال زندان و نیکلاس حبس ابد. چرای دخالت مستقیم و غیر پیچیده نیکلاس در ماجرا هنوز محل ابهام است، اما چیزی که مسلم است جیپسی با کمک وکیل تسخیری اش همان اول اتهام را پذیرفت و قاضی هم حداقل حکم برای مشارکت در قتل یعنی ۱۰ سال را صادر کرد که حدود دو سال دیگر تمام می شود.

جیپسی در زندان

جیپسی در این هشت سال در زندان مشغول نوشتن کتاب زندگی اش بوده، مستندی معروف درباره اش ساخته شده و حتی بعد از پخش آن به پسر که بیرون از زندان عاشقش شده قول از دواج داده است. او از هیچ کدام از پزشک ها بابت تشخیص های شان شکایت نکرد و بر خلاف همه که به خاطر وضعیت غذا و نگهداری در زندان لاغر تر می شوند چاق شد و معتقد است در زندان احساس آزادی بیشتری می کند.



جیپسی در دادگاه

در باره سندروم مونشهاوزن

بیشتر بدانید

جیپسی از دوران نوزادی قربانی رفتار مادرش بود، اما مبتلا به سندروم مونشهاوزن نبود. دی دی هم که کشته شده کسی به او برای بررسی بیشتر دسترسی نداشت، اما مهم ترین حدسی که در باره علت رفتار او زده می شود، ابتلا به همین سندروم اما به صورت نیابتی است؛ یعنی تحمیل این تظاهر بزرگ به دیگری. در این سندروم شخص علائم و چیزهایی را به خودش یا فرد دیگر تحمیل می کند بدون آن که در گیرش باشند. شخص هیچ وقت به ساختگی بودن رفتارش اعتراف نمی کند. تشخیص آن دشوار است، چون ممکن است فرد صرفاً تمارض کند و واقعاً مبتلا به این سندروم نباشد که امکان در مانش هم سخت می شود. عزت نفس پایین می تواند یکی از زمینه های ابتلا باشد. انگیزه هم سودمالی و کلاهبرداری صرف نیست و خرید توجه و ترحم هم وجود دارد. اگر فرد در معرض اسامی بیماری ها و



علائم باشد، مثل دی دی که مدتی دستیار پزشک بوده، احتمال ابتلایش قوی تر و فرورفتن اش در نقش جدی تر می شود و در نهایت افراد ۲۰ تا ۴۰ ساله بیشتر به آن مبتلا می شوند. درست وقتی که دی دی در ۲۴ سالگی با رفتن راد تنها می شود و باید نوزادی را بزرگ کند.

اگر می خواهید در باره این اتفاق

بیشتر بدانید

مینی سریال The Act به محروبت همین ماجرا و البته کمی دراماتیزه کردن وقایع ساخته شده است. سریالی که نقدهای مثبتی هم گرفت و با حضور جیپسی و دی دی در ایالت میزوری داستانش شروع می شود. جویی کینگ بازیگر جوانی که نقش جیپسی را بازی می کرد برای این نقش نامزد جایزه امی شد اما جیپسی از این نقش آفرینی و در کل سریال استقبال نکرد چون معتقد بود تصویر ناخوشایندی از او ارائه شده، به همین دلیل هیچ وقت با عوامل آن هم دیدار نکرد تا به نوعی باعث تایید محتوا نشود. مستند «مامان مرده عزیزم» هم برپایه این اتفاق از شبکه HBO پخش شد که جیپسی آن را واقعی تر می داند. بعد از پخش این مستند و به رغم این که نیکلاس گودجان به خاطر جیپسی به حبس ابد محکوم شده بود، فردی به صورت مکانیه ای با جیپسی در ارتباط بود و قرار شد بعد از آزادی او از دواج کنند. میچل دیان روزنامه نگاری است که گفت و گویی اختصاصی با جیپسی داشته و مقالات او منبع بخش زیادی از آثاری است که حول این موضوع کار شده است. پادکست «چنل بی» هم جزو منابع فارسی بود که ما در تهیه این پرونده علاوه بر دیگر منابع از آن کمک گرفتیم.



THE ACT SEASON ONE